

جنگ های کابل "زرافه قشنگ"

بخش نخست

گاه و بیگاه در تار نما های وطنی، تحسین نامه ها و تقدیر نامه های را میبینم که به گردن زرافه قشنگ آقا صاحب (سید عبد القدوس سید) حمایل میشوند. ولی هرچه انتظار کشیدم خار مغیلانی به این گردن قشنگ حمایل نشد، آهنگ و آرزو کردم که این جسارت را من کنم. بیادم آمد که ماه ها قبل یک دوست فرهیخته ام این کتاب را برایم امانت داده بود، با احساس امتنان از او کتاب را با ژرف نگری بخوانش گرفتم.

قطع و صحافت زیبا با انتخاب خوب مناظر برگ نخست، اولین صفتی است که میتوان به آن داد، در برگ سوم "باوجود اشتباهات نوشتاری که پس از آن میپردازم" سخنان زیبایی را به آدرس کسانی نوشته است که کمتر نویسنده ای التفاتی به آن ها کرده است.

کتاب جنگهای کابل که قبلا از جانب تحسین و تقدیر کننده گان، تعداد برگ ها و چگونگی کیفیت کاغذ و چاپ آن با گستردگی به آن پرداخته شده است از نگاه محتوا نیز در نوع خود از جایگاه ویژه ای بر خوردار میبا شد. من با جمهور تبصره کننده ها در تحسین و تقدیر جنرال سید قدوس سید همنا هستم، با این تفاوت که با حفظ محاسن، کاستی هایی در خور توجه نیز در آن وجود دارد که به آنها پرداخته خواهد شد.

نقد و ارزشیابی توسط این قلم در دو بخش ارایه میشود. نخست ارزیابی پرداخت های ابتکاری از نظر علم تاریخ، بازتاب ادبی دلچسپ و بعضا "دل انگیز رویداد ها و صحنه ها و زحمت کشی های مؤلف برای مستند شدن ادعا های مطروحه در کتاب.

دو دیگر، کاستی های ادبی، نوشتاری و همچنان کاستیها در اسلوب تاریخ نگاری.

بدون فوت وقت و با زبان تحسین و تمجید، جناب "سید" را که مبتکرانه ژرف و پهنای رویداد های خونبار جنگ ها و ویرانگری های بین المجاهدین را باز تاب داده است، تهنیت و آفرین گفت. چه ایشان در جمله ای انگشت شمار، قلم بدستانی میباشند که شجاعانه، دلسوزانه و مسوولانه درین گستره قلم زده است، موشگافانه علت و انگیزه رویدادها را پیدا و به کاوش حقایق میپردازد: "... فرو پاشی دولت جمهوری افغانستان در ماه ثور ۱۳۷۱ زمینه انتقال قدرت را به مجاهدین مسا عد کرد... قدرت دولتی آنچهیکه برایش خون های زیادی ریخته شده بود، اینک بدون جنگ و خون ریزی در دست مجاهدین قرار داشت - پس چرا به جنگ و خون ریزی در شهر آغاز کردند؟ چار نیم سال تمام مردم و شهر کابل را در جهنم بیداد جنگ و وحشت فرو بردند..." ص ۲۴.

این زرافه قشنگ، از زوایای گوناگون نماهای دگر گونه ای دارد (منظور از زرافه نامیدن کتاب را در بخش بررسی کاستیها ارایه میکنم) و با جرأت میتوان گفت که پرداخت های کتاب پیرامون پیدایش، ارتباطات، کنش ها، مردم ستیزی و نتایج کنش های مجاهدین، دقیق و در بسا موارد بی مانند است.

"... روند جنگ ها در کابل به خوبی نشان داد که ماشین کشتار حزب اسلامی تحت رهبری حکمتیار از لانه مخوف آی.اس. آی. و تندروان اسلامی پاکستان و محافل بنیاد گرای عربی تقویه و در حرکت بود.

زراد خانه حربی شورای نظار (جمعیت اسلامی) تحت رهبری احمد شاه مسعود و برهان الدین ربانی با توجه به سابقه وابستگی استخباراتی مسعود به روس ها که بعد ها، ماه عقرب ۱۹۹۱ با سفر برهان الدین ربانی به مسکو استحکام بیشتری یافت، از کمک سرسام آور کرملین و تهران در طول مدت در چرخش بود.

حزب وحدت اسلامی تحت رهبری عبد العلی مزاری و محمد کریم خلیلی از کمک های سخاوتمندانه حکومت ایران

در جبهات جنگهای کابل سر و سینه میشگافت.

آسیاب خون اتحاد اسلامی تحت رهبری عبد الرب رسول سیاف از کمک های وهابی های سعودی و شیخ های متمول خلیج در چرخش بود.

خط اکمالات قرمز، ملیشه های شمال مربوط عبد الرشید دوستم از آنسوی رود بار جیحون از مسکو تا تاشکند به ترمز و حیرتان میرسید.

جبهه نجات ملی تحت رهبری صبغت آله مجددی و حرکت اسلامی تحت رهبری شیخ آصف محسنی با سبک و سنگین نمودن جبهات جنگ با این یا آن گروه لقمه های چربی از خوان گسترده جنگ و محافل خارجی وابسته به آنها بدست مییاوردند. " صفحه ۲۷ و ۲۸

زمانیکه برگ های بیشتریرا بگردانیم به مطالب نغزتر و مرغوب تر میرسیم که انسانرا دریغ میآید اگر آنها با خواننده شریک نسازد: "تبلیغات اغراق آمیز که در باره جنگها و جهاد در پنجشیر بر علیه قوای روسی، بویژه بعد از امضای قرارداد مسعود با روسها، وارد آوردن تلفات و ضایعات به شوروی ها عنوان داده میشود، صرفنظر از جوانب عوام فریبانه و خود ستایی آن، سپردن جعلیات و اکاذیب به اوراق تاریخ است... درینجا زیر چتر تبلیغات و جعلیات عوام فریبانه سعی صورت گرفته است که سلسله اصلی روابط استخباراتی، دوستی پایدار گروه مسعود با روسها کتمان نگهداشته شود و از سوی دگر، جنگهای واقع نشده کاذبانه بزرگ جلوه داده شود بیک نوع خود بزرگ بینی، به اسطوره سازی قهرمان تراشی تهوع آور دست زده شده است." ص ۶۸.

جناب "سید" در برگ های بعدی، اسناد انکار ناپذیر درین گستره پیش میکند که رد ویا انکار از آن ناممکن است. منجمله، قرار داد آتش بس و حمله نکردن بر یکدیگر که در صفحات ۵۸ - ۵۹ و ۶۰ کتاب نشر شده است. علاوه از آن استدلالات منطقی و قانع کننده درین گستره و دیگر گستره ها،

از جمله برتریهای این کتاب میباشد. پیرامون وابستگی مسعود با شوروی، حقایقی با پایه های پولادین ارائه میدارد.

"درین میان پایپ لینهای نفت بحیث یک گواه وابستگی تجلی ویژه ای دارد. این پایپ لین ۵۰۰ کیلو متری از بندر حیرتان در شمال کشور با عبور از دشتها، تنگناهای پر پیچ و خم سالنگ ها، عمدتاً محلات بدون سکنه باغ ها و تاکستانهای پروان به میدان هوایی بگرام میرسید، از یکسو این پایپ لاین یکی از بسیط ترین و آسیب پذیر ترین هدف برای حمله و سبوتاژ و تخریب بود و از سوی دیگر برای قوتهای نظامی شوروی مقیم افغانستان بمثابة شاهرگ زنده گی دارای اهمیت استثنایی بود. اما این پایپ لاین در تداوم ده سال از تعرض و حملات چریکی محفوظ بود. شیری مجاهدی پیدا نشد که بالای آن یک ساچمه را انداخت نماید... همه شهروندان و آگاهانیکه طی یک دهه جریان تیل درین پایپ لاین را... میدیدند به ماهیت جهاد افغانی پی برده، آنرا واضح ترین سند انکار ناپذیر، وابستگی و ارتباط گروه ها بویژه گروه مسعود به روسها مینداشتند" ص ۶۹.

اگر قرار باشد که کتابرا به بخش های سیاسی، نظامی، ادبی، رمانتیک، دراماتیک و ... بخش بندی کنیم، باید گفته شود که نویسنده در غالب موارد با دید ابژکتیو (عینی گرا) به رویداد ها و اشخاص برخورد نموده است.

"تاریخ نشان داد که حضور نظامی قوای شوروی در افغانستان علت اصلی جنگ و جهاد نبود، بلکه با خروج قوت های شوروی در ۲۶ دلو ۱۳۶۸ خورشیدی ۱۴ فبروری ۱۹۸۹ میلادی از افغانستان که رکن اصلی توافقات ژنیو بود نه تنها جنگ و جهاد قطع نگردید، بلکه با استمرار کمک های نظامی و اقتصادی به تنظیم های مجاهدین مقیم پشاور و ایران با ابعاد گسترده، خونبار و ویرانگر آن شدت حاصل کرد" ص ۹۴.

در تاریخ معاصر افغانستان، بویژه رویداد های چار یک آخر سده پیشین، پرجاذبه ترین و با اهمیت ترین موضوع که میتوان آنرا نقطه چرخش همین مرحله ی تاریخ افغانستان نامید، همانا کنشهای جنگ و صلح طلبانه شخصیت ها محافل و کشور های ذیدخل در رویداد های این مقطع زمانی میباشند. در "زرافه قشنگ" این موضوع خیلی شفاف و دور از تمایلات شخصی به بررسی گرفته شده است که در بخش دوم به آن خواهیم پرداخت.

بخش دوم

جناب "سید" پس از آنکه به شکل ابتکاری رویداد های بین سالهای ۱۳۵۷ - ۱۳۶۵ را با تقسیم بندی آنها زیر نام جنگ های دوران نور محمد تره کی و حفیظ الله امین، جنگها در دوره حکومت بیرک کارمل و حضور نظامی شوروی ها در افغانستان بررسی میکند، دو رویداد اسفبار و وحشیانه (یکی قتل ناجوانمردانه قهرمان بی بدیل، ستاره تابناک پهلوانی میهن، انسان مهذب و فروتن احمد جان قهرمان توسط شاه مسعود و دوم خلاف همه اصول پذیرفته شده انسانی، ملی، و بین المللی، قتل عام سربازان و افسران در بند در چاه آهو ی پنجشیر آنهم توسط احمد شاه مسعود) را بر جسته

ساخته و به درگیریهای دوران زمامداری دکتور نجیب الله و دفاع مستقلانه میهن، پس از باز گشت نیروهای شوروی و حماسه معروف جلال آباد میپردازد: "دفاع قهرمانانه قوای مسلح دولت در جنگ جلال آباد، ماه حوت سال ۱۳۶۷ و به شکست مواجه نمودن ملیشه های بیگانه، جنگ جویان القاعده و تنظیم های مجاهدین، پیروزی ها در تنگی واغان، افسانه فتح مجاهدین را برباد و طومار پیروزی جهاد افغانی را در هم پیچید..." ص ۹۵.

پیرامون مقاومت بیمانند و غیر قابل پیشبینی میهن پرستان افغان پس از برآمدن نیرو های شوروی فراوان گفته و نوشته شده است ولی در "جنگ های کابل" از روی نقش دوگانه و پر خطر روسیه در قبال رویداد های افغانستان بویژه طی سالهای ۱۹۹۱ و ۱۹۹۲ به خوبی پرده برداشته شده است: "... قبل از خروج قوای شوروی از افغانستان دست های مسکو در بر اندازی دوکتور نجیب الله از اریکه قدرت با شعله ور گردیدن جدال های فرکسیونی داخل حزب از پس هر اقدام واژگون کننده نمایان بود. پیش کشیدن دکتور محمد حسن شرق در اوایل سال ۱۳۶۷ خورشیدی زمانیکه هنوز قوای شوروی در افغانستان حضور داشت بحیث صدر اعظم شخصیتی که با داشتن روابط دیرینه و چند پهلوی در همه دوره ها و حکومت ها از چتر حمایتی مسکو بر خور دار بود، جهت تضعیف قدرت دکتور نجیب الله و زمینه ساز سرنگونی او به نفع سیاست های مسکو به کرسی صدارت آورده شد ... دیه کوردو ویز نماینده خاص سر منشی سازمان ملل متحد برای افغانستان ... نگاشته است: اخبار مکرر گزارش میشد که نجیب الله نزدیک است بر کنار شود... شوروی ها تصمیم گرفته بودند او را کنار بگذارند..."

روسیه به آن هم بسنده نکرده، یک هیأت مجاهدین تحت ریاست برهان الدین ربانی را به مسکو دعوت نموده و طی آن، نوید و وعده رسانیدن به قدرت را برایشان داد. این اقدام روسیه تنها کنش نامردانه ای در قبال دولت جمهوری افغانستان بود، بلکه ضربه محکمی بود بر پروسه صلح ملل متحد که تمام جوانب افغانی در حال رسیدن به توافق در مورد آن بودند. ربانی و مسعود بعد از همین اطمینان مسکو به همدستی "ستون پنجم" داخلی و دولت پاکستان، از عملیه صلح رو گشتاندند که نتیجه همانا درگیری جنگ های کابل و سراسر افغانستان، خونریزی و ویرانی بیسابقه و سر انجام شکستن شاخ های آمریکا در نیویارک و در فرجام کشانیده شدن پای سی و دو کشور به افغانستان و... گردید. "دست آورد هیأت مجاهدین درین سفر بر علاوه انجام ملاقات ها با مقامات روسیه و چند تن از شخصیت های مخالف دکتور نجیب الله، اعلامیه رسمی ای بود که طی آن روسیه بعد از اطمینانیکه از سوی هیأت مجاهدین در حفظ و تداوم منافع روسیه در افغانستان، عدم مطالبه غرامات جنگی، عدم محکوم نمودن صریح تجاوز و جنایات جنگی، دریافت نموده بود. بر علاوه سپردن وعده ها در قطع کمک های نظامی به دولت دکتور نجیب الله، پشتیبانی خود را از تشکیل یک دولت اسلامی مجاهدین در افغانستان ابراز داشت."

طوریکه در بخش نخست گفته شد، تماس و نزدیکی روسها و جمعیت اسلامی از همان آغاز حضور نظامی شوروی در افغانستان وجود داشت، اما در "جنگهای کابل" به نکات دلچسپی اشاره شده است: "... روسها با شناخت و روابط کهنه ایکه با مجاهدین دارند به خوبی میدانند به مجردیکه مجاهدین به قدرت در کابل دست یابند به جنگ ها و تصفیه های میان گروهی پرداخته، به زودی بخاطر به دست آوردن سلاح، مهمات، سامان یدکی تخنیک محاربوی با عادت همیشگی به آستان بوسی روی آورده و فرصت به چالش کشیدن، محکومیت و مطالبه غرامات جنگی باقی نمیماند. اما

مسلم آن بود که چرخش سیاستهای روسیه، رو گشتاندن از یک نیروی دموکرات و سیکولار و اتکا به بنیاد گرایی ستیزه جو، آنچه راکه غرب تکرار نموده بود، پریدن از یک اشتباه تاریخی تجاوز به افغانستان به اشتباه دگر، اتکا به بنیاد گرایی که در نهایت به رشد افراط گرایی اسلامی و شدت جنگها در افغانستان می انجامید یک عمل غیر عقلانی، یک بازی خطر ناک یک سیاست فاقد چشم انداز های استراتژیک محسوب میگردید" ص ۱۱۲.

سوگمندان همه طرف های درگیر در افغانستان گوش به فرمان ولی نعمتان خود بودند اگر اینطور نبود چرا به برنامه های صلح خواهانه دولت جمهوری افغانستان که حتی تا سرحد گذشتن از مقام ریاست جمهوری برای رسیدن به صلح اظهار آمادگی شده بود، کسی توجه نکرد. این حقیقت در برنامه صلح سر منشی ملل متحد که در صفحات ۹۷ و ۹۸ "جنگ های کابل" نقل گردیده، به روشنی باز تاب یافته است:

"... به من اطمینان داده شد که بعضی از شخصیت های متنازع فیه با اشتراک شخصی شان چه در مذاکرات بین الافغانی و چه در اداره موقت اصرار نخواهد ورزید." مؤلف جنگهای کابل درین مورد مینویسد: "بدین ترتیب یکی از کم سابقه ترین حادثه در تاریخ کشور ما اتفاق افتاد. ما در گذشته و تاریخ خود جهت به قدرت رسیدن حرص و آز، جنون قدرت طلبی و گذشتن از تل اجساد آدمی، سر بریدن، چشم از حدقه کشیدن، زندانی و سیاه چال کردن، دارزدن و تیرباران کردن کم نداشتیم، اما زمامداری که از پتانسیل توانمند نظامی و حمایت مردم بر خوردار بود، داوطلبانه حاضر گردید بخاطر آوردن صلح به وطنش، قطع خون ریزی، یکجا با همکاران دولتی اش قدرت را رها کند و به حکومت منتخب سازمان ملل متحد بسپارد. در واقع دکتور نجیب الله با چنین اقدام جسورانه اش ژرف ترین درس از خود گذری و تمکین به منافع عمومی را به تاریخ عرضه کرد" ص ۹۹

مخالفت با پروسه صلح که در حقیقت دشمنی با مردم افغانستان بود از شمال آغاز و بعد از آن سراسری گردید. جریان موضوع توأم با چهره های فعال درین راستا، همرا با زنده گی نامه های سران مجاهدین از صفحه ۱۰۰ تا صفحه ۱۶۰ "جنگهای کابل" تشریح گردیده است. در صفحه ۱۳۵ پیرامون نقش هیات اجراییه حزب وطن در آستانه جنگ های کابل آمده است:

"در بررسی بغاوت ملیشه های شمال و ائتلاف آنها با تنظیم های مجاهدین نمیتوان در پهلوی عوامل فاجعه گستر بیرونی به روابط تنگاتنگ عده ای از اعضای هیات اجراییه حزب وطن، افراد معین در رهبری وزارت امنیت دولتی و نظامیان ارشد در گارنیزیون کابل، با ملیشه ها و تنظیم های مجاهدین دیده فرو بست. ... هیات اجراییه حزب وطن در آن شرایط حساس تاریخی که هیولای جنگ به دروازه های کابل رسیده بود، اسیر اختلافات بودند..."

اینک به اصل موضوع که شرح چگونگی جنگهای سالهای ۱۳۷۱-۱۳۷۵ غ خ (غربتی خورشیدی) کابل است رسیدیم. پیش از پرداختن به آن و برای اینکه خواننده گان گرانقدر افغان هستند و جنگ را در همه گستره ها منجمله جنگ قلمی را دوست؟! دارند، میپردازیم به نقد و ارزشیابی آنچه گذشت، اما این پرداختن، جنگ نی که نقد، تخریب نی که تعمیر، تعرض و حمله نی که مشوره و مفاهمه خواهد بود.

بخش سوم

جمهور قلم زدن های افغانهای ما در درون میهن و بیرون از آن اگر مورد ارزیابی ژرف قرار گیرند خالی از اشتباهات دستوری و نوشتاری نمیباشند که دلیل اصلی آن همانا نبود اصول و دستور نامه واحد درین زمینه ها میباشد، به همین دلیل باید ازین گستره با دیده اغماض گذشت.

ولی با اثری همچون "جنگهای کابل" که آهنگ "تاریخ شدن" دارد باید مشکل پسندانه برخورد کرد.

آقای "سید" بروی برگ سوم نوشته اند:

"این اثر به روح قدسی همه جان باخته گان معصوم که در جنگهای شهروندی در کابل به شهادت رسیده اند، در سینه چاک میهن، در زیر مخروبه ها و گورستانهای ارمغان جنگ خوابیده اند..."

نخست از همه واژه های آغازین: اثر، روح، قدسی، همه عربی و بسا واژه ها تکرار و واژه قدسی نادرست است چه، قدس مصدر بوده و به معنای پاک شدن، منزه بودن و پاکی میباشد و پسوند (یای نسبتی و یا یای وحدت) نا درست و نا مأنوس است.

من پیشنهاد میکنم که این متن چنین پیراسته گردد: "به روان پاک همه جان باخته گان آزرمجو که در جنگهای شهر وندی کابل جان داده، در آغوش پر درد میهن، در زیر ویرانه ها و گورستان های ارمغان جنگ خوابیده اند..."

پیش از آنکه به بررسی دگر کاستی ها بپردازم میخواهم به یک انتظار تان پایان دهم، و آن چسپاندن نامواژه اسم زرافه در پهلوی "جنگ های کابل" است. زرافه نام عربی زنده جان (حیوان) قشنگیست که سر و گردن و پوزش به شتر، شاخ و پاهایش درحالیکه دوی جلوی دراز و دوی دگر کوتاه میباشد به گاو، رنگ و خط و خال پوستش به پلنگ همانند است. در زبان پارسی دری بعضاً نام ترکیبی شتر گاو پلنگ به آن میگذارند.

"جنگهای کابل" را نیز میتوان تاریخ، داستان، پارچه های ادبی و اوچرک نامید، چه نویسنده که آهنگ تاریخ نویسی داشته، هنگامیکه به شرح یک رویداد غم انگیز جنگی تاریخی پرداخته، احساساتی شده و خواسته تا با پرداختهای ناب ادبی این احساسات را بازتاب دهد، غافل از آنکه با این کار عاطفی از اصل هدف که تاریخ نگاریست دور شده و پارچه ادبی زیبایی را که درینجا هیچ مورد ندارد و انگشت ششم مینماید هست کرده است.

مشت نمونه خروار، "اوچرک" نبی الله را که هشت برگ (۱۶ صفحه) کتاب را پر کرده است، میتوان نام برد. جای شک نیست که احساسات رقیق نویسنده در قبال یک رویداد غم انگیز درین اوچرک به گونه بسیار خوب بیان شده است، ولی خوب میبود که درینجا با نورم های پذیرفته شده تاریخی به آن پرداخته میشد و بازتاب احساسات با نوشتن داستان ویا پارچه ادبی جدا از کتاب صورت میگرفت.

پس همانطوریکه شتر گاو پلنگ، در حالیکه نشانی هایی از هر سه حیوان نامبرده دارد نه شتر است، نه گاو است و نه پلنگ، جنگهای کابل نیز در حالیکه تاریخ، ادبیات، داستان و متون ناب پارسی دری را در خود دارد، نه تاریخ است، نه داستان، نه نمایشنامه و نه اوچرک.

من باید راستکارانه بگویم که "جنگ های کابل" به هدفی که داشته، یعنی رسانیدن حقایق پیرامون رویداد های خونین و جانگداز جنگهای قدرت بین مجاهدین، طی سالهای ۱۳۷۱ - ۱۳۷۵ به نیکویی دست یافته است، ولی هر گاه ژرف نگرانه ارزیابی گردد از نگاه حرفه یی کاستی های چشم گیری در آن وجود دارد. تذکر این گپ ها وقتی بسیار ضروری جلوه میکند که جناب نویسنده در دیباچه کتاب، آهنگ خود را مبنی بر تکمیل نمودن بخش های دیگر کتاب ابراز داشته است. من یقین کامل دارم که اگر صاحب این خامه توانا (سید قدوس سید) با همین پشتکار، حوصله، کنکاش و کاوشی که در آفرینش کتاب نخست بخرچ داده اند، برای کار بعدی در گستره تاریخ نگاری، آموزش حرفه ای کسب کنند، آثار ماندگاری درین راستا هست خواهند کرد. باید بدانیم که:

مورخ تنها مسوولیت ارضای عواطف و احساسات خود و خواننده را ندارد، بلکه مسوولیت بزرگتر از آن یعنی سپردن حقایق رویداد ها به صورت حرفه یی با تشریح ظرف و مظروف، شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی حاکم به بایگانی تاریخ را نیز بدوش دارد.

جنگهای کابل در مجموع دارای ادبیات نغز و زیباست، ولی چون نویسنده افسر نظامیست، سایه و اژه های "کاغوشی" زیاد به چشم میخورد:

"... عظمت فاجعه اندوهبار جنگهای کابل در تلفات ضایعات انسانی، آسیب های گسترده روانی، خسارات عظیم اقتصادی است که بر شهر وندان بیگناه کابل..."

ص ۱۴ . در جمله بالا،،تلفات ضایعات انسانی،، بی مفهوم است .

"... وقتی از دیدگاه نظامی به این جنگها نگاه کنیم و آنرا در بستر واقعینی مورد تحقیق و بررسی کار شناسانه قرار دهیم، در برابر ما یک منظره عجیب و غریب عملکرد های جنون آمیز وحشیانه و

یک سادیزم قدرت، ثروت و منصب طلبی، یک جنگ تمام عیار بی حد خطر ناک و خونین و مخرب در وابسته گی با منافع بیگانه در مقیاس وسیع آن قدمی افرازد. " ص ۱۶. واژه بستر که اصلاً پهلوی بوده و بدون خوابگاه مفهوم دیگری ندارد، درین اواخر مجازاً بجای مسیر که واژه عربیست، معمول شده است و اما این واژه در "جنگهای کابل" آنقدر زیاد بکار رفته است که باید (دستها را به گوش گرفته) از پیش آقای "سید" فرار نمود.

ولی بکار بردن واژه سادیزم در جملات بالا کاملاً نابجا و اشتباه میباشد، چه این واژه که اصلاً لاتین بوده و "شهوة رانی با بیرحمی، معشوق آزاری، آزار دادن طرف در موقع جماع، جنون مردم آزاری" معنی میدهد، اگر هر کدام اینها بجای سادیزم در جملات بالا گذاشته شود، بیفهموم و ناهنجار است.

در روی (صفحة) ۴۱، باوجودیکه به موضوعات نغز پرداخته شده است، لغزش هایی نیز به چشم میخورد

"...در عرصه خارجی، دولت جدید بر جعلیت خط مرزی دیورند و تعیین سر نوشت پشتونستان پا میفشرد."

نخست آنکه هیچ دولتی در افغانستان از جمله ج. د. ا. بر جعلیت خط دیورند پافشاری نه، بلکه بر غیر واقعی بینانه بودن آن، میراث استعماری و استعماری بودن آن، پافشاری کرده و میکنند، زیرا "این خط استعماری"، نه جعلی، از بیشتر از یک سده خاکهای جنوب خاوری میهن ما را بوسیله استعمار انگلیس، که پسانتر خود برتانیه خالکوبی نامید، کشیده شده بود، عملاً از پیکر اصلی آن جدا کرده است.

"...ایالات متحده و غرب که در آن دوران که به اسم زمان "جنگ سرد" در تاریخ معروف است..."
آغا جان عزیز! چرا اینقدر خود و خامه تانرا زحمت داده اید، بسنده بود که مینوشتید: ایالات متحده و غرب در زمان جنگ سرد.

"در واقع بزرگترین کوتاه بینی استراتژیک و اشتباه غرب در پرورش بنیاد گرایی و الگو قرار دادن او بحیث یک لشکر انتقامجو و گذاشتن کلاه طبقی جهاد بر فرق آنها..." نخست آنکه برای بنیاد گرایی "او" بکار نمیرود. دو دیگر آنکه بنیاد گرایی لشکر نیست یعنی مصدر است، گرایی که از گرایش آمده است به معنای آهنگ کردن، میل و رغبت کردن، قصد و... میباشد که این واژه از زبان پهلوی به زبان ما راه یافته و درینجا بمثابه پسوند بکار رفت است.

و کلاه طبقی بر سر بنیاد گرایی نه که بر سر بنیاد گراها گذاشته شده بود و است.

وتذکر پسین اینکه واژه لاتینی ستراتیژیک با (س) شروع میشود نه با (الف).

دریغ میاید که از رویهای (صفحات) ۴۵،۴۶ و ۴۷، این نغز گویی ها را نقل نکنم:

"... نخست از همه ایران و پاکستان جایگاه زاد و ولد تنظیم های اسلامی افغان و کشور های دگر، آمریکا، فرانسه، ایتالیا، انگستان، چین و سعودی ها به نوعی سران و فرماندهان چریکی مجاهدین را با ارایه کمک های پولی، نظامی، صحی، تبلیغاتی به خود جلب نموده به شبکه های استخباراتی خود وصل نموده بودند. بیشترین فعالیت های جهادی در آن دوران انگیزه های جاسوسی داشت." پایان ص ۴۵

و " ... گویا ترین مثالها از ارتباط استخباراتی مجاهدین با قوای شوروی مقیم افغانستان روابط پویا و مداوم احمد شاه مسعود فرمانده چریک های پنجشیر با استخبارات قوت های نظامی شوروی در آن زمان است." پایان ص ۴۷. و " ... فرماندهان چریکی مجاهدین اسلامی ... از حمایت برده نوازانه غرب برخوردار بودند ... " میانه ص ۴۶.

و با سوگمندی با ید بگویم که "اینها" در سطر فرجامین روی ۴۴ اضافی و در سطر دوم روی ۴۵ "که بتوانند بارویاری برضد قوای شوروی یا قوای دولتی به نبرد پردازند" ادبیات خالص "کاغوش" است. نخست اینکه "برضد" اشتباهیست روشن: پیشوند "بر" در واژه های ضد، علیه، خلاف و مانند اینها که بالای معنی میدهد نه تنها اضافی، که مفهوم واژه را واژگون میسازد که آغا صاحب در سطر پنجم همین روی باز هم آنرا تکرار کرده اند.

بخش چارم

در متن کتاب "جنگهای کابل" برخی مطالب اگرچه نغز و دلچسپ است ولی از بس بار بار تکرار شده است، ملال آور میشود. ازین جمله تکرار مکرر جاسوس روسیه بودن احمد شاه مسعود، اشاره بار بار به پهنا و ژرفای مصیبت های ناشی از جنگ در میان شهرو خانه های مردم و

آقای (سید) در همه مواردیکه از افسران نام میبرد پسوند و یا پیشوند "فرهیخته"، "دانشبار"، "صادق و راستکار و مانند اینها را به آن علاوه میکند یعنی منسوبین اردوی آنوقت افغانستان همه لایق، بادانش، صادق، راستکار و با ایمان بوده و راستکارانه عمل کرده اند.

اگر اینطور بوده، پس کودتای ضد پلان صلح ملل متحد را کیها انجام دادند؟

واقعیت اینست که پس از انقلاب یا خیزش یا کودتای ثور ۱۳۵۷ در جمله خطاهای دیگر، رتبه های نظامی "به شاخی باد شد". بیاد دارم که پیش از سال ۵۷ به رتبه آمریت (جگرمن، دگرمن و دگروال) رسیدن زحمت و کوشش فراوان میطلبید.

واما جنرال شدن برای اکثریت قاطع افسران خواب و خیال بود. بعضا" واقع میشد که ده سال سجل مساعد اخذ میشد ولی ارتقا (ترفیع) داده نمیشد. قصه معروف (دگر خان کبیر وال) خیلی دلچسپ است. کبیر خان که با جناب "سید" به اصطلاح وطندار بود از بس در رتبه دگروالی باقی ماند. منسوبین اردو او را از روی شوخی دگر خان کبیر وال مینامیدند، سرانجام پس از کودتای سرطان ۱۳۵۲ آنها به کمک کدام کودتاچی کلان، برید جنرال شد و رییس تفتیش اردو و در همین رتبه و مقام بمرد. ولی مردم میهن شاهد اند که پس از سال ۵۷ خورد ضابطانی را میشناسیم که جنرال دو ستاره و حتا چار ستاره شدند. آقایان سنگر و جفسر و گلاب زوی از همین ردیف هستند. "اردوی افغانستان دارای سه کتگوری منسوبین، یعنی افسران، خورد ضابطان و سربازان بود". خورد ضابط در میان کتگوری خود ترفیع میکرد نه مانند افسران. این موضوع را از آن سبب توضیح نمودم تا اضرار "غریب نوازیهای" بیجا را که بعضا فاجعه بار میشود، نشان داده باشم.

هم چنان از روی علایق و ارتباطات خاص، بعضی اشخاصی را که نه تنها لیاقت، بلکه به اصطلاح قواره و اندام افسر شدن را نداشتند رتبه های بسیار بلند داده و در مقاماتی که تنها افسران مسلکی باید کار میکردند، نصب کردند. داکتر (طیب) مانوکی منگل و انجنیر (نفت و گاز) یاسین صادقی مثال های روشن آن هستند. که این کار نه تنها اسباب کندی و خرابی کار هارا بار میآورد بلکه بین منسوبین و مستحقین عقده و دلسردی ایجاد میکرد.

ژرف و پهنای توطیه ضد دولت جمهوری افغانستان در "جنگهای کابل" به نیکویی بررسی شده است، ولی به نظر من در بعد بیرونی، در پهلوی کشور های روسیه، ایران و پاکستان، سهم خرابکارانه فرانسه را نیز نباید نادیده گرفت. فرانسه در زمان حیات مسعود کمک های مادی و معنوی به او و دارو دسته اش مبذول میداشت که پس

از مرگش این روابط ادامه داشت و دارد. آقای "سید" در نگارش های آینده باید درین گستره کاوش و پژوهش های دقیق انجام دهد.

پیرامون نقش اشخاص در ایجاد بحران که سرانجام به سقوط دولت ج. ا. انجامید، در "جنگ های کابل" از دشمنان هوشیار بار بار یاد شده است، ولی از دوستان نادان هیچ تذکری صورت نگرفته است. نقش خایانه و جاسوسانه جنرال مؤمن، آزاد بیگ و پهلوانان و بعد ها جنرال دوستم، جنرال سید حسام الدین و جنرال خان آقا کاملاً روشن است. و اما نقش منفی و خطر ناک دوستان نادان و در راس آنها مانوکی منگل که با خیره سری، غرور و کبر و نخوت زمینه های تطبیق پلان دشمنان مردم و کشور مرا فراهم نمود. در "جنگهای کابل" کاملاً مسکوت گذاشته شده است. یاد داشته‌ها، شرح رویدادها و تبصره های نویسنده های بیطرف حکایت گر آنست که کنش های مانوکی و همراهان، همیشه و بویژه در بحران مزار ویرانگر و تباہ کن بود. و اگر به گونه مثال، دشمن پلان گسترده توطیه را ساز مانده‌ی کرده بود زمینه ساز و وسیله پیاده شدن این پلان، دوستان نادانی چون مانوکی منگل و همراهان شدند. ولی اگر با درایت و حوصله و هوشیاری عمل میشد جلو آن پلان شوم گرفته میشد و یا اقلاً تا تطبیق پلان صلح ملل متحد از آن جلوگیری میشد.

مانوکی منگلی را که من میشناسم نه لیاقت و نه گنجایش کارهای سترگی همچون رفع بحران، قناعت دادن مخالفان و مانند اینها را داشت، نامبرده خلاف نوشته آقای عظیمی نه تنها همصنف شاد روان نجیب الله نبود که هم‌دوره ایشان هم نبود، او از آنردیف آدمهایی بود که در لفظ مترقی ولی در عمل هنوز شدیداً پیرو علاقمند اصول و اساسات حیات قبیلوی بود، از همینرو در رویدادهای مزار اگر دلسوزانه، با شکیبایی و هوشیاری بر خورد میشد، تجرید نمودن اجنت های بیگانه گان از فریب خورده گان کاملاً میسر بود ولی آقای منگل چون با تعصب و غرور بیجا عمل نمود، بهانه گیرنده هیرا که شکار فریب دشمنان شده بودند به عوض کشاندن شان به جانب حاکمیت، آنها را بیشتر از حاکمیت فاصله داد.

معنی تذکرات بالا چشم پوشی از ژرفا و پهنای توطیه دشمنان درونی و بیرونی و مارهای آستین آنطوریکه به نیکویی در "جنگهای کابل" بازتاب یافته است، نیست، بلکه برخورد غیر هوشیارانه، غیر مسوولانه توأم با غرور و تعصب بجای خنثی سازی، زمینه ساز پیاده شدن پلان دشمن گردیده است.

یکی از مظاهر عقب مانده گی ما همانا قضاوت های عجولانه در مورد اشخاص میباشد . ولی قضاوت من در مورد مانوکی منگل (که شاید نا درست باشد) از تجاربی که از شناخت نامبرده طی سالهای طولانی دارم ، ناشی میشود . گرچه حالا بسیار دیر شده است ولی برای دقیق شدن تا ریخ ، خالی از مفاد نیست . هکذا قضاوت بالا نباید دال بر تغییر عقیده من در قبال رویداد های آغاز سال ۱۳۷۱ خورشیدی تلقی شود . من به این عقیده هستم و خواهم بود که : رویداد های ویرانگر و خونبار یکه از فروردین آن سال آغاز و تا امروز ادامه دارد، نتیجه نا پختگی، زدوبند ها بادشمن، سستی ایمان و عقیده به آرمانهای پاک، معامله گری در جهت منافع شخصی، گروهی، فامیلی، گروهی و انتقامجویی های تیپ فیودالی و بالاخره آله دست دشمنان خارجی قرار گرفتن مسوولان بلند پایه حزب و دولت، میباشد.

جایگاه و مقام دکتور نجیب الله نزد همه مردم میهن منجمله همه گروپ های ساخته شده از بدنه اصلی ح. د. خ. ا. (حزب وطن) به مثابه حامی، منادی، و قربانی صلح و برادری ، پر ارج و والا است. و بمتابه انسان فداکار در راه صلح و بهروزی مردم میهن نامش درج تا ریخ گردیده است .

استفاده از نام و فوتوهای دوکتور نجیب الله از طرف کاندید های چپ و دموکرات منجمله کاندید نهضت فراگیر در انتخابات ریاست جمهوری افغانستان شاهد روشن ادعای ماست.

باید بگویم که هرگاه ما خواسته باشیم سخنان ما از جانب اکثریت مردم پذیرفته شود باید عاری از قضاوت یکجانبه، ذهنی گرایانه و حب و بغض شخصی باشد.

پیرامون نقش مثبت یا منفی اشخاص دیگر در رویداد های سال ۷۱ و بعد از آن باید به گونه عینی، بدون حب و بغض شخصی بر خورد و داوری نماییم. فراموش نشود که در زمانه ما

(سده بیست و یکم) درسیاست، دوست و دشمن دایمی و ابدی وجود ندارد. همچنان در داوریهما باید شرایط زمان و جای رویدادها را در نظر داشته باشیم .

در هفته آینده در فرجامین بخش این نوشته پیرامون نقش مثبت یا منفی پرسوناژ دیگر در رویداد های سقوط حاکمیت دموکرات و سیکولار و به قدرت رسیدن قهقراگراها و وحشیها

که تا امروز (وبه کی معلوم که تا به چه وقت؟) بر شانه های خسته و نحیف مردم بلا کشیده ما سوار هستند، به کاوش بیطرفانه میپردازم.

پنجمین و فرجامین بخش

پیرامون نقش اشخاص در تاریخ، منجمله رویداد های سال ۱۳۷۱ خ، همانطوریکه پیشتر گفته شد باید بدون حب و بغض شخصی و برویت اسناد و روایات موثق داوری صورت بگیرد. کنار گذاشتن اغراض شخصی و پرهیز از ذهنیگری شرط لازم داوری عینی گرایانه میباشد. با همین اصول و روحیه میپردازیم به بررسی نقش اشخاص در رویداد های سال ۷۱ خ.

برای اینکه داوری ما با واقعیت نزدیک و شفاف باشد در دو مرحله (قبل از شروع جنگهای کابل که اصلا جنگ بین المجاهدین بود - و بعد از آن) نقش و چگونگی موضعگیری اشخاص مورد ارزیابی قرار میگیرد. ولی پیش از آنکه به این امر بپردازیم این اصل عمده و روشن را در نظر بگیریم که کلید اصلی تمام کارها و اقدامات در دست خا رچی ها بود و عوامل درونی (داخلی) به حیث وسیله و آله دست و پیاده کننده پلانشها و اهداف کشور های ذینفع و ذیدخل، استعمال شدند. چگونگی سیاستهای ضد صلح، ضد مصالحه و دشمنانه پاکستان، ایران و روسیه، پیشتر روشن گردید. ایلات متحده، کشور های دیگر غربی و چین به هدف شان که کوبیدن و راندن شوروی بود رسیده بودند، آینده و سر نوشت افغانستان برای آنها کدام ارزش و اهمیت نداشت، و بی علاقه نبودند که نیروهای تحت حمایت خود را بر اریکه قدرت ببینند.

پیرامون شخصیت های شامل در رویداد های دهه هفتاد، در ((جنگهای کابل)) با پهنای زیاد ولی نه ژرف بینانه پرداخته شده است. به گونه مثال اگر همه پرسوناژ این دوره را که درین اثر از آنها یاد آوری شده است، به شمار آریم بیشتر از دو صد نفر میشود، ولی پرداخت مستند و مستدل در باره آنها محدود و در بسا موارد از آدرسهای منابع نا معلوم از آنها یاد شده است. نقش برخی از آنها از گفتار خودشان ویا موجودیت فلم های مستند کاملاً روشن و انکار ناپذیر است، به گونه مثال آصف دلاور، نه تنها در طول جنگهای کابل، بلکه تا زمان رانده شدن از جانب مجاهدین، در خدمت آنها باقی ماند.

درینجا یک نکته باید روشن گردد و آن اینکه حساب توطیه گران ضد پلان صلح ملل متحد از کسانیکه به ضد گلبدین موضعگیری کرده اند، جدا شود، زیرا نظر به تجربه و موضعگیریهای ماورای افراطی این شخص، ایستادن به ضد او نه تنها که گناه نیست و نبود، بلکه برای نگهداری جان خود و دیگران باید به ضد او موضعگیری میشد. بگونه مثال جنرال نبی عظیمی: تا آخرین لحظات در اطاعت و تماس با دکتور نجیب الله قرار داشت:

((... ۲۷ حمل سال ۱۳۷۱ دکتور نجیب الله ساعت ۸ صبح مرا به نزد خود خواست و گفت: "دیروز حسین را ملاقات کردی؟" گفتم بلی، و آنچه بین ما رخ داده بود برای او بازگو کردم. گفت: "تشکر، امروز بین سیوان به کابل میاید و باخودت ملاقات میکند ... خودت را به حیث رییس شورای نظامی در نظر گرفته اند ...") اردو و سیاست ص ۵۵۰ و یا ((...تلاشها و ابتکارات فزاینده دکتور نجیب الله درین راستا زمینه هرگونه ابتکار را از مجاهدین سلب کرد و دولت جمهوری افغانستان بسوی صلح و تفاهم قدم های مثبتی برداشت. دوکتور نجیب الله در حالیکه از کشور دفاع میکرد، بیهوده گی جنگ را اعلان مینمود...)) اردو و سیاست ص ۴۳۴.

ازین گونه مثالها که دال بر احترام و ارجمندی به دکتور نجیب الله است، در کتاب آقای عظیمی فراوان وجود دارد. ولی اگر جنرال عظیمی نیروهای زیر قومانده اش و گارنیزیون کابل را، آنهم پس از پناه بردن دوکتور نجیب الله به ملل متحد، بر ضد گلب الدین استعمال کرده است باید منظور و هدفش ازین کار، ارزیابی گردد. نویسنده "جنگهای کابل" همانطوریکه با دیگر اشخاص شامل رویدادها گفتگو واز آنها نقل قول کرده است، با جنرال عظیمی که شخص مهم و با صلاحیت بود نیزگفتگو کرده و آنرا بازتاب میداد.

نقد کردن "جنگهای کابل" سبب شد که "اردو و سیاست" را نیز ژرف نگرانه ارزشیابی کنم که اگر عمر و نیرو باقی بود آنرا نوشته کرده و پیشکش خواهم کرد. عجالتا باید بگویم که:

آن کتاب را یک اثر ناب و در نوع خود کم مانند، یافتم، ولی سوگمندانه کاستی های در آن وجود دارد که از نویسنده چیره دستی که علاوه از نوشتن داستانهای میانه و کوتاه و رمان، در هر برگ خامه پردازیهایشان با نامهای نام آوران ادب و فرهنگ درونی و بیرونی (داخلی و خارجی) همچون اونوره دو بالزاک، داستایوفسکی، جک لندن، شاملو، مولانا، شلوفوف و... بر میخوریم، اشتباهاتی دستوری همچون (امورات)، برای ارایه یک جمله منفی، آوردن مبتدا و خبر منفی که با اینکار جمله مذکور، مثبت شده و معنی وارونه میشود و ... انتظار برده نمیشد.

من با حفظ حرمت بیکرانیکه به جناب عظیمی و خانواده شان دارم، با موضعگیریهای یکجانبه شان که با پهنای چشمگیری در ((اردو و سیاست)) بازتاب یافته است، نیز موافق نیستم.

و اما در مورد سقوط حاکمیت سیکولار و دموکرات و آمدن نیروهای عقبگرا و وحشی به جای آنکه رنج و درد و بدبختی مردم را بار آورد و تا حال ادامه دارد باید گفت که:

به نظر من بعد از آنکه روسیه از دولت افغانستان فاصله گرفته و با در نظر داشت منافع خود بامجاهدین نزدیک شد، پاکستان و ایران آرامش و صلح درین کشور را به ضرر پلان های دراز مدت خود میدانستند، آمریکا، کشورهای غربی و چین منتظر تاج پوشی نوکران زیر حمایت خود بودند، همه زمینه های تباهی افغانستان فراهم شده بود، ولی نفاق و خیانتکاری از درون نه تنها ابعاد این تراژدی را وسیع ساخت، بلکه اسباب روسیاهی کسانیرا که به وطن خود، به حزب خود، به دولت خود و به باورهای مترقی و پیش رونده خود خاینانه برخورد کردند، فراهم ساخت.

((آن روزها دهه اول ماه ثور ۱۳۷۱ خورشیدی تنها روز غروب آرزوهای مردمی که صلح میخواستند و از جنگ و خشونت نفرت داشتند نبود... روز به بار نشستن خیانتها، خطاها، روز تجسم بدعهدی و کوچک شدن آدمهاییکه افسون جادوی قدرت شده بودند و به پیمان خود پایبند نماندند... نبود، بلکه روز پیروزی کودتا بر علیه عملیه صلح ملل متحد، که در آستانه تطبیق قرار داشت، بود...)) جنگهای کابل ص ۱۶۲.

در فرجام این ((سیاه مشق)) این کمترین همه خدمتگذاران پهنه فرهنگ و ادب والای افغانی، با تمکین و تواضع درخواست دارم که: در پهلوی دیگر کنش های فرهنگی و ادبی، با جدیت متوجه سچ و پالوده نگهداشتن زبانهای میهن، بویژه زبان به جان برابر فارسی دری باشیم که پاکسازی آن از زبان های غیر، بویژه زبان تازی و دیگر زبانها، بخش مهم این توجه را میسازد. البته منظور ازین پیشکش پرتاب واژه های ناهنجار، من خود درآوردی و بی ریشه بالای زبان نیست بلکه هدف، پژوهش علمی و در تنگاتنگی با اصول و موازین زبان شناسی میباشد. این قلم در لابلای سیاه مشق هایم گاه گاهی واژه های مانند ((غربتی خورشیدی، بجای هجری شمسی - زایشی یا ترسایی بجای میلادی - روی بجای صفحه و ...)) نه به بمثابة آلترناتیف فرجامین، بلکه جهت ابراز نظر، به پیشگاه فرهنگیان فرهیخته میهن پیش کرده ام که چشم براه واکنشهای صاحب نظران پیرامون آنها هستم.

موجز اینکه: برشمردن کاستیهای اثر ارزشمند جنگهای کابل نه تنها که از وجاهت آن
نمیگاهد، بلکه آنرا وزینتر میسازد. من بمتابۀ منتقد ابراز میدارم که جناب سید
عبدالقدوس "سید" زحمات فراوانی را در جهت هست کردن چنین اثر والا، بر خود تحمیل کرده اند.
من امید قوی دارم که آفرینش های بعدی ایشان با در نظر داشت پیشکش های
خالصانه و دوستانه درین نقد آثار ماندگاری، بویژه در پهنۀ شناختاندن جنگ افروزان مجاهد و یاران
شان خواهد بود. بگذار که با پذیرش خورده گیریهای مسلکی (انتقاد)، فرهنگ نقد و انتقاد را در
گسترۀ فرهنگ و ادبیات خویش گسترش دهیم. فراموش نکنیم که:
(آراستن گل، ز پیراستن است)) . چشم براه آفریده های ناب تر از جناب "سید".

انجام